

معناشناسی واژه اخلاق در قرآن کریم

سهراب مروتی^۱

سارا ساکی^۲

چکیده

اخلاق از واژه هایی بشمار می رود که تاریخ آن همزاد و همراه با آفرینش انسان است؛ زیرا انسانیت انسان با اخلاق معنا پیدا می کند. بر همین اساس است که در آموزه های دینی بالاخص معارف قرآنی به اخلاق و مؤلفه های آن به صورت ویژه پرداخته شده است. قرآن کریم به عنوان آخرین و کاملترین ذخیره ی خداوند سبحان، به مؤلفه های اخلاقی نگاه بی بدیلی داشته است. در این مقاله با بهره برداری از روش های نوین روش شناسی مطالعات قرآنی، واژه اخلاق مورد واکاوی قرار گرفته و با استفاده از مفهوم و منطوق آیات قرآن کریم معنای آن روشن گردیده است، و برای دستیابی به این مهم ضمن روشن کردن معنای لغوی واژه اخلاق واژه های مرتبط با آن با بکارگیری قاعده ی سیاق هسته معنایی اخلاق و ارتباط نظام مند مؤلفه های مرتبط با آن تبیین گردیده است.

کلیدواژه ها: مؤلفه های اخلاق، معناشناسی، اخلاق، قاعده سیاق، ساختار اخلاق

۱- دانشیار دانشگاه ایلام. sohrab_morovati@yahoo.com

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه ایلام sarasaki87@yahoo.com

طرح مسئله

دانش معناشناسی بیش از نیم قرن است مانند دیگر شاخه‌های زبان شناسی دنیا مورد توجه است. دانشمندان زیادی با فرهنگ‌ها و گرایش‌های مختلف به مسأله معنا می‌پردازند. رویکرد معناشناسانه اخلاق در قرآن با ملاحظه بافت و سیاق و با توجه به مجاورت کلمات و با تکیه بر مجموعه یا بافت کلی قرآن که انسجام و پیوستگی معارف قرآن را روشن و شبکه‌ای پیچیده و درهم تنیده را ترسیم می‌کند، و از نظر جهانی مهم است، روابط متعددی که در میدان‌های معنایی هر یک از کلمات قرآن وجود دارد، پیوستگی‌هایی ایجاد می‌کند که تمام آن را به صورت یک مجموعه کلی از مفاهیم مرتب شده بنا بر یک نظام سازمان یافته نمایش می‌دهد. یک مجموعه کلی در الگوهای معنادار که معرف جهانی قرآن است.

با این بینش واژه‌های اخلاقی در زبان قرآن کریم در دو سطح مطرح می‌شوند. یک گروه از این واژه‌ها، واژه‌های اخلاقی سطح اول یا به اصطلاح واژه‌های توصیفی‌اند که قدرت ارزش دهی یا اخلاقی دارند. گروه دیگر، مانند مفاهیم خوب، بد، درست یا نادرست، واژه‌های ارزشی‌اند که به سطح دوم زبان تعلق دارند و برای طبقه بندی

خواص توصیفی گوناگون به کار می روند. (ایزوتسو، مفاهیم دینی اخلاقی در قرآن، ۴۵، همو، خدا و انسان در قرآن، ۲۴)

از این رو، در قرآن کریم شبکه ای پیچیده از ارزش‌های اخلاقی با مفاهیم اخلاقی مثبت یا منفی وجود دارد که از رهگذر اصطلاحات و واژگان اخلاقی در دو سطح توصیفی-ارزشی بیان می شود. شناخت این دو لایه متفاوت، اهمیت بسیاری دارد؛ زیرا نخست این که این شناخت، باعث نوعی آگاهی، از بافت و اوضاع واحوال قرآن در صدر اسلام می شود و این بدان دلیل است که ارزش‌های برخی از واژه‌های اخلاقی عصر نزول به کلی تغییر کرد، اما در همان حال، لایه توصیفی آن یکسان باقی ماند؛ یعنی قدرت ارزشی آنها از منفی به مثبت یا بلعکس تغییر یافت. «نظیر واژه شرک که در عصر جاهلیت به معنای مشارکت در کارها و امور بود و از مفاهیم خوب و پسندیده تلقی می شد، ولی وقتی همین واژه در نظام اخلاقی قرآن و در مقابل مفهوم توحید و یکتا پرستی قرار می گیرد، از مفاهیم ارزشی غلط و نادرست به شمار می آید.» (مصباح، ۱/۱۴۷)

به هر حال، زبان اخلاقی این کتاب آسمانی اساساً از اصطلاحات اخلاقی توصیفی تشکیل شده است و اصطلاحات ارزشی دنباله رو آن است. توجه به حوزه و ساختمان معنایی این واژگان، قطعاً یک ساختمان تک لایه نیست، بلکه هر کدام از این واژگان با یک جهان بینی خاص در حوزه‌ها و میدان‌های معنا شناسی مختلفی قرار می گیرند که با یکدیگر مرتبط اند و همدیگر را تکمیل می کنند و سرانجام، یک شبکه ای وسیع و پیچیده از مفاهیم اخلاقی را تشکیل می دهند. با این اوصاف روشن است که هر محقق و پژوهشگر قرآنی که بخواهد به درک روشن و دقیقی از جهان بینی مفاهیم اخلاقی - دینی این کتاب آسمانی برسد، لازم است که به بررسی و تحلیل درست و منطقی از این نظام و شبکه معنایی گسترده آن اقدام کند. در حقیقت این مقاله در پی آن است که به این سؤال پاسخ دهد که نوع نگاه قرآن کریم به اخلاق و مؤلفه‌های اخلاقی چیست؟ و شبکه معنایی و نظام مند اخلاق از منظر آیات قرآن کریم کدام است؟

مفهوم شناسی اخلاق

در فرهنگ‌های لغت، معانی متشابهی برای واژه اخلاق بیان شده است. بر همین اساس واژه اخلاق جمع خُلُق و خُلُق است و در لغت به معنی «مفاهیم خوی‌ها، طبیعت باطنی، سرشت درونی، طبع، مروت، خوش رفتاری.» (دهخدا، ۱، ۱۵۳۷؛ معین، ۱۷۴/۱)

در فرهنگ لغات عربی اخلاق جمع مکسر خُلُق و خُلُق است که به غیر از این دو، جمع مکسر دیگری ندارد. «ماده (خ-ل-ق) دارای دواصل است: ۱. ملامه الشیء: نرمی و صافی چیزی. ۲. تقدیرالشیء: اندازه، هیئت و شکل چیزی.» (ابن فارس، ۱/ ۲۳۳) لکن از تفحص در کتب لغت روشن می‌شود که دو لفظ خُلُق و خُلُق غالباً به معنای دوم (تقدیرالشیء) بوده و معنای اول چندان استعمالی ندارد. (طریحی، ۱/ ۴۴۴؛ ابن منظور، ۸۷/۱؛ طبرسی، ۱/ ۷۱)

براین اساس خُلُق در لغت به معنی: «سرشت، خوی و طبع است و به معنای صورت درونی و باطنی و ناپیدای انسان است و در مقابل خَلْق به صورت ظاهری انسان که با چشم قابل روئیت است اطلاق می‌شود.» (ابن منظور، ۸۷/۱۰؛ قرشی، ۲۹۴/۲) در کتاب مفردات نیز آمده که «این دو واژه از یک ریشه اند. با این تفاوت که خلق به حالات نفسانی و صفات درونی گفته می‌شود؛ اما خلق جنبه جسمی و بدنی انسان را می‌گویند.» (راغب اصفهانی، ۱/ ۲۹۷)

اخلاق در اصطلاح عالمان این فن برگرفته شده از همان معنای لغوی است. از دیدگاه آنان خلق در اصطلاح ملکه ای نفسانی است که به اقتضای آن، فعلی به سهولت و بدون نیاز به فکر کردن از انسان صادر می‌شود. ملکه آن دسته از کیفیات نفسانی است که به کندی از بین می‌رود و در برابر دسته دیگری از آن به نام حال؛ به سرعت زوال می‌پذیرد. (ابن مسکویه، ۲۷؛ جرجانی، ۹۱؛ جوادی، ۲۲) همین معنا را نصیرالدین طوسی در اخلاق ناصری (۱۳۵۶، ۵) فیض کاشانی در حقایق (۵۴) و ملاصدرا در اسفار اربعه (شیرازی، ۴۵)، نقل کرده اند. هم چنانکه مطهری در تعریف آن چنین آورده که: «فرآیندی که منجر به ایجاد عادت و طبیعت ثانوی و یا ملکاتی که با اختیار و تلاش پیگیر در روح بشر به وجود می‌آید اشاره دارد.» (مطهری، ۱۷)

لذا در ارتباط معنای لغوی و اصطلاحی اخلاق می توان گفت که اخلاق اعم از ملکات اخلاقی و همه کارهای ارزشی انسان که متصف به خوب و بد می شوند و می توانند برای نفس انسانی کمالی را فراهم آورند یا موجب پیدایش رذیلت و نقص در نفس شوند را در بر می گیرد. براین اساس موضوع اخلاق موضوع وسیعی است که شامل ملکات و حالات نفسانی و افعالی می شود که رنگ ارزشی داشته باشد.

ساختار واژگان اخلاقی در قرآن

از ویژگی های بارز واژه ها و اصطلاحات اخلاقی قرآن، آن است که این واژگان، در دو سطح زبان یا گفتار اخلاقی قرار دارند.

دسته نخست: واژه های اخلاقی سطح اول یا به اصطلاح واژه های توصیفی - اند که قدرت ارزش دهی یا اخلاقی دارند. از نظر زبان شناسی بخش عمده زبان اخلاقی قرآن را واژه های سطح اول تشکیل می دهند. این واژه ها که به توصیف ویژگی های عینی و واقعی اخلاقیات می پردازند مانند رحمت، محبت، ایمان، کفر و... از واژه های اخلاقی سطح اول زبان هستند و واژه های ارزشی که واژه های سطح اول را طبقه بندی می کنند مانند خیر، نیک و شرو... زبان اخلاقی سطح دوم را تشکیل می دهند. از نظر زبان شناسی بخش عمده زبان اخلاقی قرآن را واژه های سطح اول تشکیل می دهند. این امر در زبان اخلاقی قرآن کاملاً مشهود است. (ایزوتسو، مفاهیم اخلاقی دینی در قرآن مجید، ۱۷-۲۵) این امر در زبان اخلاقی قرآن کاملاً مشهود است و می توان آن ها را در دو دسته جای داد:

۱. واژه هایی که بدان ها اسماء الله گفته می شود همچون رحمن، رحیم، غفار و جلیل که در حقیقت طبیعت اخلاقی را توصیف می کنند. «فَإِنْ أَنْتَهُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ؛ و اگر بازایستادند، البته خدا آمرزنده مهربان است.» (البقره/۱۹۲) غفور در کنار اسم رحیم قرار گرفته و این هم نشینی نشان می دهد خداوند ابتدا گناه بندگان را می بخشد سپس آنان را در مسیر رحمت و کمال قرار می دهد.

و همچنین آیه: «الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ؛ رحمتگر مهربان.» (الفاتحه/۳)

هرگاه سخن از اخلاق الهی است موضوع به مبحث اسماء و صفات الهی باز می‌گردد که به وصف طبیعت اخلاقی خداوند می‌پردازند. برای نمونه «صفت رحمت یکی از صفات ذاتی پروردگار است و برخی از صفات جلال الهی از جمله غضب و عذاب خدا بر بندگان، عرضی و حتی صورت رحمت حق تعالی هستند؛ زیرا باعث پاک شدن انسان از آلودگی‌ها می‌شوند. اخلاقیات انسانی در ارتباط انسان با خداوند معنا پیدا می‌کند که به روابط انسان‌ها با حق تعالی و انسان‌ها با یکدیگر در جامعه انسانی می‌پردازد. انسان نیز مانند خدای خود باید صفت رحمت داشته باشد. او باید بتواند تجلی و بازتابی از صفات پروردگار خویش باشد.» (امام خمینی، ۶۶۹/۲، قیصری، ۲/۴۶۸-۵۶۷) لذا آیات بسیاری در قرآن وجود دارند که واژه‌های اخلاقی‌اند در عین این که صفات خدای متعال را بیان می‌کنند.

۲. واژه‌هایی که مشتمل بر اصول، قواعد و قوانین رفتاری است که روابط اخلاقی میان افراد را بیان می‌کنند.

از آنجا که زندگی اجتماعی فرد به وسیله مجموعه‌ای از اصول اخلاقی و مشتقات بی‌شمار آن اداره می‌شود و نظم می‌یابد؛ این دسته دید و بینش اخلاقی فرد، نسبت به افراد دیگر را نشان می‌دهد. مثلاً انسان باید با عدالت و صداقت نسبت به افراد دیگر رفتار کند، زیرا اعمال خداوند همیشه کاملاً عادلانه و صادقانه است. پس انسان نباید به دیگران ظلم کند؛ زیرا خداوند نیز هرگز به کسی ظلم روا نمی‌دارد. «وَمَا أَنَا بِظَالِمٍ لِلْعَبِيدِ؛ و من نسبت به بندگانم بیدادگر نیستم.» (ق/۲۹)

البته در این دسته نمی‌توان خوب بودن یا بد بودن فعل اخلاقی را تحقیق و اثبات یا نفی و ابطال کرد؛ چرا که اشیاء یا امور یا صفات خوب یا بداند، به خود اشیاء بستگی ندارد، بلکه به نظام ارزشی، متعالی از اشیاء و امور بستگی دارد. مصباح یزدی در تعریف این ارزش اخلاقی متعالی می‌نویسد: «ارزش دارای اصطلاحات و کاربردهای گوناگونی است که برخی از آن‌ها به اخلاق مربوط می‌شود، نظیر ارزش و مطلوبیت نتیجه افعال اختیاری که صفت فعل اختیاری انسان نیست بلکه صفت نتیجه فعل اختیاری وی خواهد بود و از آن نتیجه و انتزاع می‌شود. ارزش نامبرده گرچه بی‌ارتباط با اخلاق نیست، ولی ارزش اخلاقی نیست. زیرا ارزش اخلاقی به فعل اختیاری انسان

اطلاق می‌شود که این ارزش به معنی مطلوبیت بالغیر فعل است نه مطلوبیت ذاتی آن. (مصباح یزدی، ۳۷)

نویسنده کتاب اخلاق خدایان در ابتدا با تفکیک اخلاق به دو دسته خادم و مخدوم، ارزش‌های برخاسته از آن‌ها متفاوت ارزیابی می‌کند و می‌نویسد: «اخلاقی داریم که برای زندگی است (خادم) و اخلاقی داریم که زندگی برای اوست (مخدوم). اخلاق خادم، حجم اصلی علم اخلاق را فرا می‌گیرد و آن اصل اخلاقی مخدوم یا فرا اخلاقی، به حقیقت چیزی غیر از این نیست که باید اخلاقی بود و اخلاقی زیست. (سروش، ۸) از این رو ارزش‌های اخلاقی دسته اول که ثابت و جاودانی‌اند. چون نیکی، عدل و ایثار و... و ارزش‌های اخلاقی دسته دوم که خادم زندگی و متناسب با آن و متحول به تحول آنند و نقش و سمتی که دارند آن است که زندگی را آرامتر، خواستنی‌تر و کمال‌پذیرتر می‌کنند. (همانجا، ۴۰)

بنابراین جامعه سالم و اخلاقی آن است که ارزش‌های نیک و فضائل صالحه در آن همواره قاعده باشند نه استثنا. به بیانی بهتر، این ارزش‌های اخلاقی دسته دوم می‌باشند که باید در بین افراد یک جامعه اسلامی باید اجرا شوند تا یک جامعه اخلاقی تشکیل گردد.

لذا واژه‌هایی را که ارزش اخلاقی دارند و به حیات اخلاقی مسلمانان در جامعه اسلامی مربوط می‌شود؛ به سطح نخستین زبان اخلاق، تعلق دارند، و نقش ارزش‌های برخاسته از آن‌ها زندگی اجتماعی مطلوبی را به همراه خواهند داشت.

دسته دوم: واژه‌های اخلاقی که سطح دوم زبان قرآن را تشکیل می‌دهند، واژه‌های دینی محض‌اند. در حقیقت واژه‌هایی که جنبه‌های مختلف نظر و بینش آدمی را نسبت به ذات خالق خود وصف می‌کند. مانند مفاهیم خوب و بد، درست یا نادرست، که واژه‌های ارزشی‌اند و به سطح دوم زبان تعلق دارند و برای طبقه بندی خواص توصیفی گوناگون بکار می‌روند.

«این دسته با رابطه بنیادی اخلاقی میان انسان و خدا سر و کار دارد. مطابق نظر قرآن، این حقیقت که خداوند دارای طبیعتی اخلاقی است و رفتارش

با انسان نیز از طریق اخلاق است، تعهدی را به وجود می‌آورد که انسان نیز به سهم خویش، رفتار و واکنشی اخلاقی داشته باشد، و از نظر قرآن کریم این واکنش اخلاقی انسان نسبت به خداوند همان دین است.» (ایزوتسو، ۳۵)

دین استوارترین ستون حیات مادی و معنوی و امنیت روانی آدمی است که به او عزت و شرافت می‌بخشد و نور ایمان و اخلاص را در جانش بر می‌فروزد. و دین‌داری نهادینه کردن تعالیم و ارزش‌های دینی است در همه ابعاد آدمی، که ثمرات بی شماری دارد و در لباس یقین، صبر و تسلیم، وفاداری، پارسایی، جهاد و تلاش و... جلوه می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ...؛ و چنان چه مردم شهر و دیارها همه ایمان آورده و پرهیزکار می‌شدند همانا ما درهای برکاتی از آسمان و زمین را بر روی آنها می‌گشودیم...» (الاعراف/۹۶)

«فایده ایمان و پیروی از پیامبران، تکامل فطرت بشری از لحاظ روحی و جسمی، و غایت ایمان، سعادت دو سرای دنیا و آخرت است. قاعده مقرر در قرآن این است که ایمان صحیح و دین حق سبب سعادت دنیا و اعطای نعمت‌های آن که به حق و استحقاق داده می‌شود، می‌گردد و آن چه به مؤمنان داده می‌شود، نعمت و برکت است که تأثیر آن بر مؤمنان شکر و رضایت از خداوند متعال است، و جزای شکر و رضایتشان از طرف خداوند، زیادی نعمت در دنیا و پاداش نیکو در آخرت می‌باشد.» (عبده، ۲۴/۹ و ۲۵)

لذا از نظر قرآن کریم این واکنش اخلاقی انسان نسبت به خداوند همان دین است. به عبارت بهتر هم دین است و هم اخلاق. زیرا رفتار و کردار انسان، در پاسخ به اوامر و نواهی پروردگار مثبت باشد در واقع هم تعلیم دینی و هم تعلیم اخلاقی را افاده کرده است. این دسته که با اصطلاحات اخلاقی گروه دوم (مفاهیم اخلاقی - دینی) سر و کار دارد.

در مجموع، روشن است که قرآن کریم به ارائه استاندارد فکری قابل اتکایی از مجموعه قوانین خاصی می‌پردازد که این قوانین میان صحیح و ناصحیح تمایز ایجاد می‌کند. اگرچه معنای کارکردی تمام واژگان در موقعیت‌های مختلف، تفاوت دارد، ولی مفهوم ذاتی و ریشه‌ای آن‌ها همواره ثابت است و در نهایت، رستگاری در اعمال و

خوبی‌ها نهفته است، البته این اعمال اخلاقی باید در حوزه اعتقاد و ایمان به خدای متعال انجام بگیرد.

کاربرد واژه اخلاق در قرآن

با توجه به اهمیتی که قرآن کریم به اخلاق و تهذیب نفس قائل شده است، ضرورت دارد تا به بررسی آیاتی که در این زمینه وجود دارد، پرداخته شود.

الف). آیاتی که مستقیماً به بحث پرداخته اند:

در راستای اهمیت اخلاق اسلامی مشاهده می‌شود که معارف اخلاقی به منظور تهذیب نفس انسان و تعالی اوست تا بتواند امکان خودسازی را برایش فراهم سازد، و در صورت استمرار چنین تهذیبی انسان را به رستگاری می‌کشاند. هرچند واژه اخلاق و نیز خُلُق در قرآن کریم، به کار نرفته است؛ اما واژه خُلُق دو بار ذکر شده است:

۱. در ستایش پیامبر گرامی اسلام خداوند می‌فرماید:

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ و راستی که تو را خوبی والاست!» (القلم/۴) و به این گونه خداوند متعال در قرآن پیامبر را که متخلق به اخلاق متعالی بوده، را ستوده و در توصیفش به اخلاق بردبارانه، دلسوزی و کرامتش این چنین توصیف فرموده است.

۲. مخاطبان حضرت هود(ع) در پاسخ به دعوت‌های مکرر او به اخلاق پسندیده عقلی و شرعی، گفتند: «قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ. إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ؛ گفتند: خواه اندرز دهی و خواه از اندرزدهندگان نباشی برای ما یکسان است. این جز شیوه پیشینیان نیست.» (الشعراء / ۱۳۶-۱۳۷)

زیرا از منظر آنان، این سخنان چیز تازه‌ای نبود؛ بلکه تکرار سنت‌های گذشتگان بود و ارزش پیروی نداشت.

گرچه واژه خُلُق در همین دو آیه به کار رفته است؛ ولی بی‌تردید بسیاری از آیات قرآن کریم با مسائل اخلاقی ارتباط دارد؛ چراکه قرآن سند بعثت است؛

بنابراین، باید ضمن معرفی مکارم اخلاقی چگونگی آراستگی به آنها را هم بیان کند. از این رو دو دسته آیات در قرآن وجود دارند که به گونه‌ای مرتبط با مقوله اخلاق می-باشند.

ب) آیاتی که به شکل غیر مستقیم به بحث پرداخته اند که در سه دسته جای می‌گیرند:

دسته نخست: آیاتی که مشتمل بر واژه‌هایی است که با اخلاق، پیوند مفهومی دارند؛ برای نمونه به دو مورد اشاره می‌شود:

واژه دس و تزکیه: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا؛ که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد، و هر که آلوده‌اش ساخت، قطعاً در باخت.» (الشمس/۹) واژه سعادت و شقاوت: «يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ؛ روزی است که چون فرارسد هیچ کس جز به اذن وی سخن نگوید. آن گاه بعضی از آنان تیره‌بخندند و [برخی] نیک‌بخندند.» (هود/۱۰۵)

البته واژه‌های دیگری چون اصلاح و فساد، هدایت و ضلالت و... نیز در این دسته جای می‌گیرند.

دسته دوم: آیاتی که به مرتبطات مصداقی اخلاق پرداخته و به صراحت تشویق به تهذیب اخلاق می‌کنند و از ردایل برحذر می‌دارند.

برای مثال در مورد محاربین و مفسدین فی الارض فرموده:

«إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ سزای کسانی که با دوستداران خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند. این، رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.» (المائدة/۳۳)

یا درباره حسن انفاق فرموده:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنْآ رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ خدا مثلی می‌زند: بنده‌ای است زر خرید

که هیچ کاری از او بر نمی آید. آیا [او] با کسی که به وی از جانب خود روزی نیکو داده‌ایم، و او از آن در نهان و آشکار انفاق می‌کند یکسان است؟ سیاس خدای راست. نه بلکه بیشترشان نمی‌دانند.» (النحل/ ۷۵)

مشاهده می‌شود که در قرآن از هر دو گونه رفتار نیک و بد، با نام خُلق یاد می‌کند: درباره پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (القلم/ ۴) و درباره قوم هود، آن جا که به او گفتند: «إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ؛ این جز شیوه پیشینیان نیست.» (الشعراء/ ۱۳۷)

که به فرموده قرآن کریم این همان شیوه ناپسند نیاکان ایشان است که به ارث برده‌اند.

دسته سوم: آیاتی که به صورت مطلق خطاب به همه انسان‌ها می‌باشند و مشتمل بر اوامر و نواهی و مسائل مربوط به تهذیب نفس است و با «یا آدم، یا بَنِي إِسْرَائِيلَ، یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، یا بَنِي آدَمَ و...» به خلق نیک یا عمل خاصی اشاره کرده‌اند.

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ؛ و گفتیم: «ای آدم، خود و همسرت در این باغ سکونت گیر [ید] و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و [لی] به این درخت نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید بود.» (البقره/ ۳۵)

«یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُون؛ ای فرزندان اسرائیل، نعمتهایم را که بر شما ارزانی داشتیم به یاد آرید، و به پیمانم وفا کنید، تا به پیمانتان وفا کنم، و تنها از من بترسید.» (البقره/ ۴۰)

«یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از شکیبایی و نماز یاری جوید زیرا خدا با شکیبایان است.» (البقره/ ۱۵۳)

«یا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا؛ ای فرزندان آدم، زنهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند، و لباسشان را از ایشان برکند،

تا عورت‌هایشان را بر آنان نمایان کند. در حقیقت، او و قبیله‌اش، شما را از آنجا که آنها را نمی‌بینید، می‌بینند. ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند. (الاعراف/۲۷)

بنابراین قرآن کریم، مباحث متنوع و گسترده‌ای درباره اخلاق دارد که با تأمل و ژرف‌کاوی در آیات آن می‌توان دریافت که قرآن کریم به مباحث اخلاقی در سطح وسیع و بسیار گسترده پرداخته و این امر جهت پاسخگویی به این نیاز انسان، است؛ چرا که اساس زندگی و سعادت بشر بر پایه ارزش‌های اصیل اخلاقی در همه ابعاد و زمینه‌ها قرار داده است.

هسته معنایی واژه‌های اخلاقی در قرآن

از روش معناشناسی واژه‌های قرآن کریم، می‌توان برای روشن شدن مفاهیم و بطون آیات آن استفاده کرد. در این بررسی نخست مفاهیم مثبت یا منفی را در دو لایه توصیفی - ارزشی انتخاب کرده و برای هر کدام از آنها، مصادیقی در نظر گرفته می‌شود. در پایان روشن می‌شود که، در قرآن شبکه‌ای پیچیده از ارزش‌های اخلاقی با مفاهیم اخلاقی مثبت یا منفی وجود دارد که از حوزه‌های معناشناسی مختلفی تشکیل شده است، که کاملاً منسجم و منطقی هستند که در این بخش به بررسی آن می‌پردازیم. در رأس واژگان اخلاق ممدوح واژه ایمان قرار می‌گیرد. این واژه گرچه از واژگان اعتقادی است، از مهم‌ترین واژه‌های توصیفی - ارزشی نظام اخلاقی قرآن کریم است که نقش مهمی را در تبیین دیگر ارزش‌های اخلاقی - دینی مثبت دارد، تا اندازه‌ای که این واژه، سرحلقه اخلاق ممدوح به شمار می‌آید. حقیقت لغوی واژه مذکور در لایه توصیفی زبان، به معنای تصدیق توأم با اطمینان خاطر است. (راغب اصفهانی، ۹۰، قرشی، ۱/۱۲۴) در حقیقت ایمان، به معنای تصدیق است، و نیز گرایش و عقیده راسخ به آنچه که خداوند وحی فرموده است. (ابن منظور، ۱۳/۲۱؛ فراهیدی، ۸/۳۸۹) بنابراین معنای اصلی ایمان تصدیق، اقرار و معرفت است.

در نظام ارزشی مفاهیم اخلاقی قرآن کریم، منظور از این تصدیق، اعتقاد و انقیاد به حق است، اعتقادی که موجب درک حق و حقیقت شده و آدمی را در مسیر رشد و تعالی قرار می‌دهد. به واقع این واژه با سایر واژه‌های اخلاق قرآنی ارتباط نزدیکی دارد. نظیر هدی، و عمل صالح و دیگر واژه‌های توصیفی - ارزشی مرتبط بدان که

هرکدام به نوعی زمینه را برای تعالی فرد بوجود می آورند. برای این منظور مهمترین کار توجه به عکس العمل بشر در مقابل آیات الهی است، چرا که باور کردن به ایمان منجر می شود و باور نکردن به کفر. بنابراین عکس العمل انسان، یا تصدیق یعنی راست پنداشتن و پذیرفتن است یا تکذیب یعنی دروغ پنداشتن و نپذیرفتن. بنابراین معنای اصلی ایمان «تصدیق، اقرار و معرفت است. ایمان به این معنا نوعی عمل باطنی قلب است که اساس واقعی آن تصدیق است، و عمل، چیزی است که در پی آن می آید.» (ابن تیمیه، ۲۵۰) لذا تصدیق نخستین گام بطرف ایمان است. نتیجه اولیه این عکس العمل هدایت است که یکی از ویژگی های برجسته اندیشه قرآنی است که دین را هدایت الهی می داند، و یا در چارچوب مفهوم هدایت الهی تصور می کند. در این دریافت، ایمان چیزی جز اِهْتِدَاء که لغتاً به معنای هدایت شدن به راه راست یا هدایت پذیرفتن است، نیست. (راغب اصفهانی، ۸۳۵)

بنابراین از نقطه نظر انسانی ایمان چیزی جز تصدیق و قبول هدایت و گزینش راه درست نیست، در آیه ذیل عمل ایمان آوردن انسان به روشنی در ارتباط با اندیشه الهی بیان شده است. «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى؛ آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و بر هدایتشان افزودیم.» (الکھف/۱۳) کاملاً روشن است که در اینجا می توان به خوبی واژه ایمان را جانشین واژه هُدًى کرد بی آنکه تغییر اساسی در معنای جمله پدید آید. (ایزوتسو، مفاهیم اخلاقی-دینی در قرآن، ۳۹۲-۳۹۴)

از آنجا که خوب و بد در بینش قرآنی طبیعتی ویژه پیدا می‌کند و هیچ چیز در اسلام این ویژگی مفهوم خیر اخلاقی را که مؤکداً دینی است، بهتر از کلمه صالح بیان نمی‌کند. «یک رابطه بسیار قوی، صالح و ایمان را، از لحاظ وابستگی معنایی به هم می‌پیوندد و به صورت یک واحد تقریباً جدایی‌ناپذیر بیرون می‌آورد. هم چنان که سایه از جسم تبعیت می‌کند و هر کجا جسم باشد سایه آن هم هست، پس هر کجا ایمان هست عمل صالح نیز هست. این وابستگی چنان است که اگر ایمان را به عمل صالح و یا عمل صالح را به ایمان تعریف کنیم امری درست و صواب می‌باشد. از این رو هر آن کس ایمان آورده اند مؤمن نخواهند بود، مگر آنکه ایمان درونی آنان در اعمالی که اطلاق عمل صالح بر آنها شایسته باشد، متجلی گردد.» (ایزوتسو، همانجا، ۴۱۴-۴۱۶)

چنین انسان با ایمانی با انجام اعمال صالح می‌تواند راه صحیح را پیموده و به هدایت موعود الهی دست یابد. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ؛ کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، پروردگار به پاس ایمانشان آنان را هدایت می‌کند.» (یونس / ۹) قسط براساس منابع لغوی، به معنای برابری و دادگری در اعمال است. (ابن فارس، ۴۵۶) در حقیقت قسط دربر گیرنده همه ی اعمالی را که انگیزه آنها عدالت است، را در بر می‌گیرد و محرک آن تجربه دینی ترس از خدا (تقوی) است. قسط در بافت قرآنی درست در نقطه مقابل ظلم قرار دارد و این واقعیتی است که به ما در فهم و دریافت دقیق تر معنای قسط و ظلم هردو کمک می‌کند. براین اساس معیار نهایی عدالت را در این موارد، به نظر قرآن کلام منزل الهی را تشکیل می‌دهد.^۲

از ثمره این هدایت و تقوی نزدیک شدن به حق و توحید است، و با پذیرش آن انسان می‌تواند به جایی برسد که خلیفه و جانشین خدا در روی زمین باشد، و وقتی که اخلاق قرآنی ممدوح چون هدایت، به خاطر قرار دادن فرد در مسیر حق در وجود او نفوذ می‌کند، مسلماً به ثمره آن که توحید، یعنی بی‌شریک، بی‌ظنیر و یکتا دانستن

۱- به بیانی بهتر عمل صالح تبلور ایمان است در اعمال خارجی ما است، و از این روست که عبارت «الذین آمنوا و عملوا الصالحات» پیش از هر عبارت دیگری مکرراً در قرآن بکار رفته است.

۲- ومن یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون؛ و کسانی که به موجب آنچه خداوند نازل کرده داوری نکردند، آنان خود ستمگرانند. (مائده/۴۵)

ذات مقدس پروردگار بی‌همتا؛ که اصل دین و پایه آن است، دست می‌یابد. نتیجه پذیرش این مطلب، به یک تحول بزرگ در انسان می‌انجامد که قرآن کریم از آن به عنوان خبت نام برده است. این واژه در لایه ارزشی زبان اخلاقی، رعایت حدود مرز انسانیت است و به معنی نرمی و تواضع بکار رفته است. (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۲۴۱؛ ابن منظور، ۲۷/۲، طریحی، ۲۹۹/۲) «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ؛ آنانکه ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند و بخدا مطمئن شدند، یاران بهشت‌اند.» (هود/۲۳) براین اساس داشتن حس ترس در برابر خداوند و اطاعت بی‌چون و چرا از اراده الهی، بی‌شریک دانستن ذات مقدس او، اظهار خضوع و فروتنی در برابرش همه عناصری هستند که ایمان متعالی را تشخیص می‌بخشند و این عناصر ضرورتاً باید موجد و موجب اعمال صالح به صورتی که در جامعه اسلامی مورد نظر است، بشوند. چنین شخصی بدون تردید به فلاح و رستگاری و هدف اصلی خلقت که قرب خداوند متعال است، می‌رسد.

اما در میان مفاهیم اخلاقی مذموم، واژه کفر است که غلبه معنایی دارد، اما وقتی که این واژه در نظام ارزشی مفاهیم اخلاقی قرآن کریم قرار می‌گیرد و ایفای نقش می‌کند، دیگر لایه‌های معنا شناختی آن ظاهر می‌شوند. زیرا در جهانبینی این کتاب آسمانی واژه مذکور یکی از مهمترین واژه‌های کلیدی اخلاق مذموم است که سرحلقه دیگر واژه‌های دیگر نظیر، شرک، فسق، ضلال و... است به گونه‌ای در این نظام، حذف مقوله خدا محوری و تسلیم در برابر پروردگار، بستر مناسبی را برای دیگر فسادهای اخلاقی فراهم می‌سازد. حقیقت لغوی واژه مذکور در لایه توصیفی زبان، به معنای ستر و پوشاندن است. (ابن منظور، ۵/۱۴۵)

در نظام ارزشی مفاهیم اخلاقی قرآن کریم، منظور از این پوشش، ستر و پوشاندنی است که مانع درک حق و حقیقت شده و آدمی را در مسیر لغزش‌های دیگر قرار می‌دهد. به واقع، این واژه کنونی، با معنای خاص لغوی خود، از یک نوع پوشش و ارتباط نزدیکی با سایر واژه‌های اخلاق سیئه برخوردار است. نظیر فسق، ظلم، شرک و دیگر واژه‌های توصیفی - ارزشی مرتبط بدان نیز،

هر کدام نوعی از پوشش در برابر حق را به وجود می‌آورند.

روشن است که از عواقب گمراهی و دور شدن از حق، شرک و دوگانه پرستی است، زیرا انسان، می‌تواند به جایی برسد که خلیفه و جانشین خدا در روی زمین باشد، ولی وقتی که اخلاق رذیله‌ای چون ضلالت و گمراهی، به خاطر خارج شدن از مسیر حق در وجود او نفوذ می‌کند ملکه ذهن و افکار او می‌شود، ناگزیر آیینه غیر خدا قرار می‌گیرد و برای خداوند شریک قائل می‌شود و با این کار، حق را در غیر محل خودش قرار می‌دهد و باطل را بر می‌گزیند و این عمل همان ظلم است. زیرا ظلم، بر اساس منابع لغوی، به معنای قرار گرفتن چیزی در غیر جایگاه اصلی‌اش است. (ابن فارس، ریشه ظلم)

این واژه، در لایه ارزشی زبان اخلاقی، عین تجاوز کردن از حد و مرز انسانیت است که طغیان نامیده می‌شود. (طریحی، ۲۷۵/۱) چنین شخصی، بدون تردید به شقاق دچار می‌شود و از هدایت الهی جدا می‌شود. (جوهری، ریشه شق)

به هر حال، هر کدام از این واژگان با یک جهان بینی خاص در حوزه‌ها و میدان‌های معنا شناسی مختلفی قرار می‌گیرند که با یکدیگر مرتبط‌اند و همدیگر را تکمیل می‌کنند و سرانجام، یک شبکه‌ای وسیع و پیچیده از مفاهیم اخلاقی را تشکیل می‌دهند.

هم نشینی مصادیق واژه‌های اخلاق ممدوح بر اساس نص آیات

در این بخش ارتباط معنایی واژه‌ها از بعد اخلاقی بررسی می‌شود. در آیات زیر، عیناً دو واژه یا بیشتر از بعد اخلاقی در کنار هم قرار گرفته‌اند.

الف) هم نشینی واژه‌های ایمان، عمل صالح، با هدایت

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ؛ کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند؛ پروردگارشان به پاس ایمانشان آنان را هدایت می‌کند.» (یونس/۹)

سیاق آیه اهمیت نقش عمل در ایمان را نشان می‌دهد. زمخشری در تفسیر این آیه ایمان همراه با اعمال صالح را شرط هدایت می‌داند. (زمخشری، ۲۲۶/۲) طباطبایی

نیز نقش عمل را در ایمان مؤثر می‌داند و می‌گوید: «ایمان به معنای اذعان و تصدیق به چیزی و التزام به لوازم آن است، لذا می‌بینیم که قرآن هر جا صفات نیک مؤمنین را می‌شمارد و یا از پاداش جمیل آنان سخن می‌گوید به دنبال ایمان عمل صالح را نیز ذکر می‌کند. (طباطبایی، ۶/۱۵)

روشن است که هدایت در جایی که ایمان و عمل صالح نباشد نمی‌تواند وجود داشته باشد و خود قرآن به این امر گواهی می‌دهد.

ب) هم نشینی واژه های ایمان، توحید با عمل صالح

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا؛ بگو من هم مثل شما بشری هستم ولی به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.» (الکهف/ ۱۱۰)

توحید، یعنی بی‌شریک و بی‌نظیر و یکتا دانستن ذات مقدس پروردگار بی‌همتا، اصل دین و پایه آن است و چون آنرا در جمله قبل ثابت کرد و فرمود: (أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ) لذا در جمله بعد به موضوع عمل صالح که فرع بر توحید است می‌پردازد، و آنرا به وسیله (فاء) تفریع، فرع بر اصل قرار می‌دهد و می‌فرماید (فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا) چون ذات مقدس پروردگار جز عمل صالح انجام نمی‌دهد پس لازمه اینکه کسی که به ملاقات پروردگارش امیدوار باشد این است که عمل صالح انجام دهد. (نجفی، ۱۱/۴۵)

در این مثال توحید یا یکتاپرستی همانا عمل صالح دانسته شده است. سیاق این آیه، شرط اساسی انجام عمل صالح و امید به دریافت پاداش را توحید و یگانه پرستی در انجام کارها می‌داند. (بروسوی، ۳۰۹/۵) پس لازمه و فرع بر اینکه کسی به وجود و یکتائی پروردگار بی‌همتایش ایمان و اعتقاد داشته باشد این است که عمل صالح انجام دهد.

ج) هم نشینی واژه های ایمان، عمل صالح با اخبات

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَحْبَبُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أَوْلِيَّكَ أَصْحَابُ

الْجَنَّةَ؛ آنانکه ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند و بخدا مطمئن شدند، یاران بهشت‌اند.» (هود/ ۲۳)

واژه‌ی «أَخْبَتُوا» از «خبت» گرفته شده، که هم به معنای تسلیم و خضوع آمده و هم به معنای آرامش و اطمینان بکار رفته است. (راغب اصفهانی، ۳۴۵، ماده "خبت") در این آیه خدای تعالی ایمان و عمل صالح را مقید کرده به اخبات، و این دلالت دارد بر اینکه منظور از این مؤمنین عموم دارندگان ایمان نیست، بلکه طایفه خاصی از مؤمنین است، و آن افراد خاصی از مؤمنین هستند که اطمینان به خدا دارند و دارای بصیرتی از ناحیه پروردگار خویشند. (طبری، ۱۶/۱۲؛ طباطبایی، ۱۰؛ زمخشری ۲/ ۳۸۷، قرائتی، ۳۰۵/۵)

آیه بر این نکته دلالت دارد که ایمان و عمل صالح ملازم با تسلیم و خضوع موجب ارتقای درجه ایمان و اطمینان به خدا می شود که نتیجه آن پاداش بزرگی چون بهشت می باشد. لذا نباید به ایمان و عمل صالح خود مغرور شویم چرا که تسلیم مطلق بودن، شرط عبودیت است. سیاق آیه «آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ» نشان می دهد حالات قلبی و معنوی، در پاداش انسان مؤثر است.

د) هم نشینی واژه های ایمان، عمل صالح با سعادت

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ؛ اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در گلستانی، شادمان می گردند.» (الروم، ۱۵)

کلمه (حبر) بر وزن (خشت) که کلمه (يُحْبَرُونَ) از آن مشتق شده به معنی نعمت و خوشحالی است. این آیه شریفه جزای خیر و پاداش آن مؤمنان را بیان می کند. و می فرماید: اما آن افرادی که اولاً: به خدا و رسول و آنچه فرموده‌اند ایمان آوردند و بیاورند. و ثانیاً: اعمال نیک انجام دهند ایشانند که در باغ بسیار عالی و مخصوصی از باغ‌های بهشت به نعمت‌های پروردگارشان متنعم و فرحمند خواهند بود. روضه باغی را گویند که در دلچسبی و خوش منظری به آخرین درجه رسیده باشد، نکره آمدن آن، برای افاده عظمت و کمال است یعنی آنها در بهشتی خارج از وصف، شاد و مسرور می شوند. (طبرسی، ۱۰۵/۱۹؛ نجفی، ۳۲۷/۱۵؛ قرشی، ۸/ ۱۸۲)

«إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ...؛ خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغهایی که از زیر [درختان] آنها نهرها روان است درمی‌آورد و کسانی که کافر شدند بهره می‌برند و همان گونه که چارپایان می‌خورند، می‌خورند.» (محمد، ۱۲)

سیاق آیه به منشأ آثار اعمال انسان اشاره کرده، و هر یک از دو طائفه را به بیانی که مناسب حالش باشد توصیف کرده است. در اشاره به صفت مؤمنین "الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" و در وصف کفار "يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ" را بیان کرده و با این دو وصف متقابل هم روشن ساخته که مؤمنین در زندگی دنیایی خود رشد می‌یابند، چون به خدا ایمان دارند و اعمال صالح انجام می‌دهند، پس راه رشد را که صراط مستقیم است و خدا آن را خواسته و به سوی آن هدایتشان کرده، طی می‌کنند، به همین جهت به رستگاری و فوز عظیم که وعده داده شده بودند، دست می‌یابند. (طباطبایی، ۱۸/۳۵۰) بنابراین اعمال صالحه در صورتی انسان را به سعادت که هدف اصلی خلقت انسان است، می‌رساند که توأم با ایمان باشد و اعمال صالحه با نیت صحیح و طبق فرمان خدا انجام گیرد.

براین اساس در مفاهیم اخلاقی قرآن کریم، گناهی که با آگاهی و از روی عمد انجام شود، گناهی بزرگ است که هرگز بخشیده نمی‌شود. در این آیه نیز کافران با وجود آن که از یکتایی پروردگار آگاه بودند، بازهم ایمان نمی‌آوردند، همین امر منجر می‌شد که آنها از آمرزش گناه محروم شوند. بدین ترتیب فرهنگ سازی اخلاق قرآنی و ممدوح، بر مبنای خدا محوری است و هر جا این مقوله تقویت شود منافع بزرگی برای انسان به دنبال دارد و او را به سوی سعادت و آرامش ابدی پیش می‌برد.

۱ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا (احزاب/ ۷۰-۷۱)

هم نشینی مصادیق واژه های اخلاق مذموم براساس نص آیات

در این بخش ارتباط معنایی واژه ها از بعد اخلاق منفی (مذموم) بررسی می‌شوند.

در آیات زیر، هم نشینی دو واژه یا بیشتر در یک آیه هم مشاهده می‌شوند.

الف) هم نشینی واژه های کفر، شرک با ظلم

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَا وَاهُ النَّارُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ؛ کسانی که گفتند: «خدا همان مسیح پسر مریم است»، قطعاً کافر شده‌اند، و حال آنکه مسیح، می‌گفت: «ای فرزندان اسرائیل، پروردگار من و پروردگار خودتان را پرستید که هر کس به خدا شرک آورد، قطعاً خدا بهشت را بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است، و برای ستمکاران یاورانی نیست.» (المائدة/۷۲)

«بر مبنای سیاق این آیه، مسیحیان هم مانند یهودیان، ایمان نیاوردند؛ زیرا باوجود این که حضرت مسیح(ع) به مالکیت و صاحب اختیاری خداوند اقرار می‌کرد، باز هم آنان، درباره آن حضرت غلو کردند و او را در مقام الوهیت و پرستش، شریک پروردگار قرار دادند. از این رو، خداوند به آن‌ها هشدار می‌دهد کسی که به او شرک بورزد، بهشت بر او حرام شده و هیچ ظالمی مورد شفاعت و یاری قرار نخواهد گرفت.» (طباطبایی، ۷۱/۶؛ طیب، ۴۳۳/۴)

مفسران، شرک را به معنای شریک قرار دادن برای خداوند در عبادت و پرستش بیان کرده‌اند، زیرا مسیحیان می‌گفتند: خدا همان مسیح پسر مریم است و ذات او با ذات خدا یکی شده است.

بنابراین آنان با افکار و عقاید نادرست، به خود ظلم کردند و به خدا کافر شدند و حضرت مسیح را شایسته پرستش قرار دادند. این همان شرک اکبر و ضد توحید و ایمان واقعی است. (میبیدی، ۱۹۳/۳؛ طبرسی، ۲۲۸/۲؛ طوسی، ۶۰۱/۳)

در نظر گرفتن حوزه‌های معنایی واژه کفر، شرک و ظلم و ارتباط آن‌ها با یکدیگر، در روشنگری هرچه بیشتر فهم آیه مؤثر است. زیرا معنای لغوی واژه ظلم، قرار گرفتن چیزی در غیر محل خودش است و سیاق آیه مذکور نیز، از کافران اهل کتاب خبر می‌دهد که با وجود آن که، حضرت مسیح(ع) ایشان را به یکتایی خداوند آگاه ساخته بود،

با سرپوش گذاردن بر این حقیقت و شریک قائل شدن برای خداوند یکتا، آن حضرت را به جای خداوند، مورد ستایش قرار دادند و به خویشتن ظلم کردند و از رفتن به خویشتن ظلم کردند و از رفتن به بهشت محروم شدند.

هرچند شرک واژه اعتقادی است اما از جنبه اخلاقی برای فرد مشرک حضور بارزی دارد؛ چرا که در قرآن کریم، مشرک، ظالم‌ترین فرد نسبت به خود است؛ زیرا او با کنار گذاشتن محور خدا مرکزی در امر پرستش، برای خداوند یکتا شریک قائل می‌شود و با انجام این عمل خود را از مقام خلیفه الهی محروم می‌سازد. از این رو، در نظام اخلاقی قرآن از این مقوله ارزشی منفی با عنوان گناهی که هرگز بخشیده نمی‌شود، یاد شده است.

ب) هم نشینی واژه شرک با اثم

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا. إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا؛ ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا بازگردانیم یا هم چنان که «اصحاب سبت» را لعنت کردیم آنان را [نیز] لعنت کنیم، و فرمان خدا همواره تحقق یافته است. مسلماً خدا، این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می‌بخشاید، و هر کس به خدا شرک ورزد، به یقین گناهی بزرگ برافته است.» (النساء، ۴۷ و ۴۸)

ارتباط معنایی واژه‌های شرک و اثم در آیات مذکور روشن است. زیرا اثم، در اصطلاح قرآنی «به معنای کندی و تأخیر عمدی از ثواب است. این آیات نیز، از اهل کتاب سخن می‌گوید که مرتکب گناه و خطای عمدی شدند؛ زیرا با وجود شناخت قبلی نسبت به آیات الهی، برای خداوند یکتا شریک قائل شدند و خود را از آمرزش الهی محروم ساختند. به عبارت دیگر، شرک ورزیدن به خداوند یکتا با آگاهی قبلی، عین گناه و خطای عمدی است.» (آلوسی، ۱۵ / ۵)

بر اساس نص آیات، گناهی که با آگاهی قبلی و از روی عمد، انجام شود، گناه بزرگی است که هرگز بخشیده نمی‌شود. در این آیه نیز، مشرکان اهل کتاب، با وجود آن که از یکتایی پروردگار آگاه بودند، باز هم به او شرک ورزیدند، و همین امر منجر شد که آن‌ها از آمرزش گناه محروم شوند.

ج) هم نشینی واژه هوای نفس با ضلال

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ؛ ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم پس میان مردم به حق داوری کن، و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به درکند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به [سزای] آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند عذابی سخت خواهند داشت.» (ص/۲۴)

«آیه مذکور، به حضرت داود(ع) و تمام کسانی که می‌خواهند در میان مردم داوری کنند، سفارش می‌کند تا از هوای نفس پیروی نکنند. زیرا کسی که از هوای نفس پیروی کند روز قیامت را فراموش کرده و در نتیجه از راه حق گمراه می‌شود و به عذاب سخت روز قیامت گرفتار می‌گردد. به عبارت دیگر، پیروی هوای نفس عین گمراهی و دور شدن از حق است و اسباب ناپودی انسان را فراهم می‌سازد.» (بروسوی، ۳/ ۳۴۲)

واژه حکم که در بافت زبانی این آیه به کار رفته است به معنای منع است، منعی که از انحراف و کژی است. (ابن فارس، ۱/ ۱۴۳) و قضاوت در حقیقت جلوگیری از راه یافتن هرگونه فساد است. و اگر به حضرت داوود(ع) دستور داده شده است که در امر قضاوت و داوری از هوای نفس دوری کند، بی‌تردید به دلیل محقق شدن معنای حکم و دوری از فساد در امر قضاوت و داوری است.

هم نشینی مصادیق واژه ها براساس سیاق آیات

قاعده سیاق یکی از قواعد عرفی زبان و حجیت آن امری عقلایی است. در عرف محاوره گوینده حق دارد از قرینه های پیوسته لفظی استفاده و مخاطب نیز حق دارد به

این قرینه‌ها استناد و احتجاج کند. امروزه در میان زبان‌شناسان اهمیت کشف قرائن درون‌متنی از رهگذر سیاق برای تحلیل محتوا امری پذیرفته شده است. علامه طباطبایی به طور گسترده و در جای‌جای تفسیر المیزان از این روش کمک گرفته و با کلید سیاق قفل‌های ناگشوده بسیاری را گشوده است.

اصولاً زبان‌شناسان در شکل‌گیری دلالت اهمیت قائل شده‌اند. چنانچه واحدهای معنایی تنها با ملاحظه‌ی دیگر واحدهایی که در پیرامون آنها واقع شده‌اند، قابل توصیف و تبیین‌اند. قدما بر اهمیت سیاق تأکید ویژه داشته‌اند. از جمله زرکشی دلالت سیاق را مهمترین قرینه برای فهم مراد متکلم می‌داند که غفلت از آن انسان را به کج‌فهمی و مغالطه می‌اندازد. (زرکشی، ۲/ ۲۰۰-۲۰۱) براین اساس غفلت از سیاق سوره‌های قرآن، یکی از لغزش‌گاه‌هایی است که مفسر را خواسته یا ناخواسته تا مرز تفسیر به رأی پیش می‌برد و در مقابل توجه به این ارتباط قفل‌ناگشوده‌ی هرمتنی را می‌گشاید. سیاق در تفسیر المیزان از چنان جایگاه ویژه‌ای برخوردار است که علامه کامل‌ترین روش برای تفسیر را روش تفسیر براساس سیاق می‌داند. ایشان می‌گویند: در تفسیر آیات قرآن کریم مبهمات و مجهولاتی وجود دارد که روایات در اثبات این مجهولات نمی‌توانند مورد اعتماد باشند، چون هیچ‌یک از مضامین آنها متواتر نیست، علاوه بر اینکه میان آنها تعارض وجود دارد که در نتیجه از درجه اعتبار ساقط شده‌اند. پس تنها طریق برای تحصیل این فرض، تدبیر و دقت در سیاق آیات و بهره‌جویی از قرائن داخلی و خارجی است. (طباطبایی، ۱۳/ ۳۲۵) بنابراین بافت و سیاق از دیدگاه زبان‌شناسان، علمای بلاغت و مفسران، نقش تعیین‌کننده‌ای در فهم دلالت الفاظ و روابط آنها با یکدیگر دارند. زیرا بافت و سیاق کلام، همان روش و اسلوب کلام است که سخن بر آن جریان پیدا می‌کند.

در این بخش، ارتباط معنایی واژه‌های قرآنی، براساس هم‌نشینی، سیاق آیات و دیدگاه مفسران بررسی می‌شود، زیرا برخی از واژه‌های مورد بررسی در بافت زبانی آیات زیر بکار نرفته است.

الف) هم نشینی واژه‌های ایمان و امانت با اخلاق ممدوح

مبدا اشتقاق واژه ایمان در زبان عربی امن است. معنایی که راغب اصفهانی برای امن آورده است؛ طمأنینه نفس و زوال خوف است. وی می‌گوید آمن فعل ماضی از مصدر امن؛ که هم به صورت لازم و هم به صورت متعدی به کار می‌رود؛ در کاربرد متعدی‌اش به معنای در امن قرار دادن و در کاربرد لازم‌اش به معنای ذا امن (دارای امنیت) است. (راغب اصفهانی، ۲۲)

امانت‌داری، ماندن بر سر عهد یا بیعت، وفاداری، مفاهیمی هستند که همگی اشاره به معنایی واحد دارند و در نوشته‌های مختلف در باب ایمان گاه با یکی، گاه با برخی و گاه با همه‌ی آن‌ها روبه‌رو می‌شویم.

«وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بدينار لا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ؛ و از اهل کتاب، کسی است که اگر او را بر مال فراوانی امین شمري، آن را به تو برگرداند و از آنان کسی است که اگر او را بر ديناری امین شمري، آن را به تو نمی‌پردازد، مگر آنکه دائماً بر [سر] وی به پا ایستی. این بدان سبب است که آنان [به پندار خود] گفتند: «در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند، بر زبان ما راهی نیست.» و بر خدا دروغ می‌بندند با اینکه خودشان [هم] می‌دانند. آری هر که به پیمان خود وفا کند، و پرهیزگاری نماید، بی‌تردید خداوند پرهیزگاران را دوست می‌دارد.» (آل عمران/۷۵-۷۶)

این مفهوم در همه ادیان الهی در مورد خداوند هم به کار می‌رود. ابتدا وفاداری و امانت‌داری از سوی خداوند آغاز می‌شود و سپس انسان در پاسخ به وفای خداوند راه وفا را در پیش می‌گیرد. چنان‌که علامه می‌گوید:

وقتی انسان کسی را امین دانست و یقین کرد که هرگز خیانت ننموده، پیمان نمی‌شکند، قهراً دلش بر آنچه یقین یافته مستقر و ساکن و مطمئن می‌شود و دیگر تزلزلی به خود راه نمی‌دهد. (طباطبایی، ۱۵/۲۴)

نکته‌ی قابل توجه در سخن علامه این است که حصول استقرار، سکون و اطمینان در دل مؤمن را منوط به یقین به اینکه خداوند هرگز خیانت نمی‌کند و پیمان نمی‌شکند، کرده است. به نظر می‌رسد شاید بتوان مفهوم امانت‌داری را در مفهوم ایمان حول

محور مفهوم التزام عملی سامان داد. مفهوم امانت‌داری که مقصود از آن با توجه به سیاق آیه وفای به عهد است، حامل این فرآیند می‌باشد:

۱-تصمیم به عمل ۲-اقدام به عمل به آن تصمیم ۳-تصمیم به حفظ تصمیم اولی. (طباطبایی، ۱۵/ ۳۲)

ناگفته پیداست که تصمیم به عمل بیش‌تر در حوزه‌ی معرفت پذیرفته شده است همان عهد است که مقدمه‌ی امانت‌داری است و در واقع امانت‌داری از اقدام به عمل به آن تصمیم شروع می‌شود و با تصمیم به حفظ تصمیم اولی تداوم می‌یابد. اینک روشن است که چگونه مفهوم امانت‌داری حول محور التزام عملی قرار می‌گیرد. لذا می‌توان گفت که مفهوم التزام عملی همان عهد است که مقدمه-ی مفهوم امانت‌داری است، که خود از واژگان کلیدی اخلاقی در قرآن می‌باشد. بنابراین بر اساس نظام مفاهیم اخلاقی قرآن، ایمان سرمنشأ اصلی تعالی اخلاقی است. از این رو این واژه فراگیرترین واژه اخلاقی - دینی مثبت است که در قرآن شناخته شده است. و این آیه به یکی از پیامدهای مثبت ایمان یعنی امانت‌داری اشاره دارد.

ب) هم‌نشینی واژه‌های فلاح و سعادت با اخلاق ممدوح

از نگاه قرآن مطلوب‌نهایی خلقت انسان همان چیزی است که بالفطره برای انسان مطلوب است و از آن به، فوز و فلاح تعبیر شده است. در بررسی آیات قرآن این نکته روشن می‌شود که قرآن برای تهذیب اخلاق و تزکیه‌ی نفس، انسان‌ها را بشارت داده که در اثر تزکیه و تهذیب نفس به فلاح و رستگاری می‌رسند ولی نسبت به فلاح و رستگاری هیچ‌گاه تشویق و حتی مستقیماً امر نمی‌کند. واژه‌ی سعادت نیز در همین راستا می‌باشد. بنابراین واژه‌هایی چون «صلاح، فوز و فلاح و سعادت مفهومی نزدیک به هم دارند، از این روست که گاه مفهوم سعادت، فلاح و رستگاری، فوز و کامیابی را معمولاً به جای هم بکار می‌برند. در آیات قرآن کریم در اکثر موارد، مصداق فلاح را برای سعادت و نیکبختی‌نهایی انسان قرار می‌دهد اما در بافت زبانی این آیه واژه‌ی سعید ذکر شده است:

«يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِذَنْبِهَا فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ» روزی است که چون فرا رسد هیچ کس جز به اذن وی سخن نگوید. آن گاه بعضی از آنان تیره‌بختند و برخی نیک‌بخت. «(هود/۱۰۵) کلمه «سَعَادَت» به معنای فراهم بودن اسباب نعمت و کلمه‌ی «شَقَاوَت» به معنای فراهم بودن اسباب گرفتاری است. (قرائتی، ۵/ ۳۸۴) طباطبایی می‌نویسد: «سَعَادَت و شَقَاوَت مقابل همدند، چه، سَعَادَت هر چیزی عبارت است از رسیدنش به خیر وجودش، تا به وسیله آن، کمال خود را دریافته، و در نتیجه متلذذ شود، و سَعَادَت در انسان که موجودی است مرکب از روح و بدن عبارت است از رسیدن به خیرات جسمانی و روحانی‌اش، و متنعم شدن به آن. و شَقَاوَتش عبارت است از نداشتن و محرومیت از آن. آنچه از آیه استفاده می‌شود تنها این معنا است که هر که در عرصه قیامت باشد یا شقی است و متصف به شقاوت، و یا سعید است و آری دارای سَعَادَت، و اما اینکه این دو صفت به چه چیز برای موضوع ثابت می‌شود، و آیا دو صفت ذاتی هستند برای موصوفشان و یا اینکه ثبوتشان به اراده ازلیه است و به هیچ وجه قابل تخلف نیست، و یا اینکه به اکتساب و عمل حاصل می‌شود، آیه شریفه از آن ساکت است و بر هیچ یک از آنها دلالتی ندارد، چیزی که هست قرار داشتن آن در سیاق دعوت به ایمان و عمل صالح و تحریک به اینکه در میان اطاعت و معصیت، اطاعت را اختیار کنید، دلالت می‌کند بر اینکه ایمان و عمل صالح در حصول سَعَادَت مؤثر است. (طباطبایی، ۱۱/۲۳) و نیز آیه «وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَبِالْحَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا؛ و اما کسانی که نیک‌بخت شده‌اند، تا آسمانها و زمین پا برجاست، در بهشت جاودانند.» (هود/۱۰۸) گرچه واژه سعد تنها در همین دو آیه بکار رفته است ولی در قرآن کریم حدود ۴۰ آیه با استفاده از مشتقات فلاح و در حدود ۳۳ بار از مشتقات فوز از سَعَادَت بحث شده است. بحث سَعَادَت در واقع معطوف به شناساندن اعمال و حالاتی است که آدمی را بدان می‌رساند و گرنه برای خود فلاح و سَعَادَت، هدف دیگری در آیات قرآن ذکر نشده است که سَعَادَت مقدمه رسیدن به آن باشد. لذا می‌توان نتیجه گرفت که فلاح و سَعَادَت هدف نهایی و مطلوب ذاتی انسان است.

بر طبق سیاق این آیات واژه های فلاح و سعید از ارتباط نزدیکی با یکدیگر برخوردار هستند، زیرا سیاق آیه مذکور از انسانهایی خبر می‌دهد که راه مستقیم را

پیموده و به خدا و رسول ایمان آورده و هدایت یافته اند و نتیجه این هدایت سعادت و نیکبختی اخروی است.

ج) هم نشینی واژه‌های عدل و قسط با اخلاق ممدوح

عدل یکی از مفاهیمی است که در قرآن کریم بسیار بکار رفته است. عدل و ظلم دو واژه هستند که در اصل لغت، برای دو مفهوم دقیقاً متقابل وضع شده اند؛ ولی در کاربرد شایع و متعارف، مفهوم یکی از آن دو در ارتباط با مفهوم اصلی لغوی و معنای نخستین آن، ویژگی و خصوصیت بیشتری دارد. با بررسی آیات قرآن کریم بدست می آید که عدل پیوسته به معنای عدالت اجتماعی به کار رفته است. «وَأْمُرْ بِالْعَدْلِ بَيْنَكُمْ؛ و فرمان یافته ام که میان شما عدالت کنم.» (الشوری/۱۵)

واژه ی قسط نیز گاهی با مفهوم عدل مترادف است. بنابراین قسط در یک معنایش مساوی عدل است. (مصباح، ۹۱/۱) «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ؛ و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است.» (المائدة/۸)

اکثر مفسران اعدلوا در آیه ی مذکور را به معنای عدالت اطلاق کرده اند زیرا کسی که به تقوی دست می یابد که عدالت پیشه کند. (طباطبایی، ۳۸۶/۵) در آیه مذکور واژه های عدل و قسط از ارتباط نزدیک اخلاقی برخوردارند، زیرا عدل و قسط است که زمینه ی ایجاد و گسترش عدالت و عمل صالح را در جامعه فراهم می سازد. در نتیجه فرهنگ عدالت محوری در نهاد فرد و جامعه افزایش یافته و چنین فردی قطعاً درجات ایمانش بیشتر و او را به سعادت ابدی پیش می برد.

در بخش واژگان اخلاقی مذموم نیز هم نشینی واژه‌های چون شرک و کفر، ظلم و طغیان، کفر و ظلم که در بافت زبانی آیات زیر بکار نرفته اند براساس سیاق آیات و دیدگاه مفسران بررسی می شود.

الف) هم نشینی واژه‌های شرک و کفر با اخلاق مذموم

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ

رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا؛ بگو: من هم مثل شما بشری هستم و [لی] به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد. (الک‌هف/۱۱۰)

سیاق آیه شرط اساسی انجام عمل صالح و امید به دریافت پاداش را توحید و یگانه‌پرستی و ترک ریا و خودنمایی در انجام کارها می‌داند. (بروسوی، ۳۰۹/۵) برخی از مفسران نیز، شرک در آیه مذکور را به هر دو نوع آن، یعنی (شرک جلی: کفر و شرک خفی: ریا) اطلاق کرده‌اند، زیرا کسی به رحمت الهی نزدیک می‌شود که موحد واقعی باشد و عبادت و اعمال خود را خالصانه و بی‌ریا برای خداوند انجام دهد. (اصفهانی، ۸۹/۱۰؛ طیب، ۸/۴۱۱)

اما برخی دیگر از مفسران نیز، شرک در آیه مورد نظر را به معنای ریا(شرک خفی) می‌دانند زیرا آیه در مورد افرادی است که کارهای خود را مانند صدقه دادن، نماز خواندن و... را فقط برای ریا و تعریف و ستایش مردم انجام می‌دادند. (طباطبایی، ۴۳۷/۱۳؛ طبرسی، ۴۹۸/۳)

ب) هم نشینی واژه‌های ظلم و طغیان با اخلاق مذموم

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ؛ و آسمان را برافراشت و ترازو را گذاشت، تا مبادا از اندازه درگذرید.» (الرحمن / ۷-۸) برای لفظ میزان وجوه مختلفی بیان شده است. از جمله:

۱. منظور قرآن است، زیرا انسان برای تبیین هر چیزی بدان نیاز دارد. (مبیدی، ۹/

۴۰۸)

۲. منظور عدل است. به این معنا که خداوند، همه چیز را به عدالت آفرید تا انسان‌ها نیز، هر چیزی را در جای خود قرار داده و عدالت را در جای خود قرار داده و عدالت را در بین خود رعایت کنند. (بیضاوی، ۵/۲۷۲)

۳. منظور ترازو و وسیله سنجش کالا می‌باشد. (طوسی، ۹/۴۶۵)

طباطبایی می‌نویسد: «عبارت اخیر با سیاق آیه، سازگاری بیشتری دارد. به این صورت که خداوند، در این آیه، برای رعایت عدالت در بین انسان‌ها، از یک حکم کلی

وضع المیزان حکم جزیی الا تطغوا فی المیزان را بیرون کشیده است.»
(طباطبایی، ۱۹ / ۱۰۹)

بنابراین، با توجه به معنای مذکور، عبارت «الا تطغوا» یعنی در داد وستد و خرید و فروش کالا، کم و زیاد نکنید و به یکدیگر ستم روا ندارید.
(طبری، ۶۸؛ آلوسی، ۲۷ / ۱۰۲)

توجه به ارتباط واژه‌های طغیان و ظلم بر اساس سیاق این آیات به فهم آن کمک می‌کند؛ زیرا حقیقت لغوی واژه طغیان، به معنای از حد گذشتن است، بنا به نظر مفسران، در این آیه زیاد و کم کردن در معامله و خرید و فروش کالا، مصداقی برای واژه طغیان است که به ستم کردن دیگران منجر می‌شود. به عبارت دیگر ظلم، به معنای قرار گرفتن چیزی در غیر جایگاهش، نوعی از طغیان و تجاوز از حد، محسوب می‌شود و انسانی که در معامله و خرید و فروش از حد تجاوز کند، قطعاً حقوق دیگران را نادیده می‌گیرد و به آنها ستم روا می‌دارد. از این رو، این واژه‌ها، در نظام ارزشی، از واژه‌های مذموم و ناپسند محسوب می‌شوند.

ج) هم نشینی واژه‌های کفر و ظلم با اخلاق مذموم

«ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ؛ آن گاه بعد از آنان، موسی را با آیات خود به سوی فرعون و سران قومش فرستادیم. ولی آنها به آن آیات کفر ورزیدند. پس ببین فرجام مفسدان چگونه بود.» (الاعراف/ ۱۰۳)

خداوند متعال، بعد از اشاره به داستان‌های پیامبران گذشته، چون حضرت نوح، هود، صالح و شعیب (ع) در این آیه، به داستان حضرت موسی (ع) و روبه رو شدن او با فرعون اشاره کرده و می‌فرماید که وقتی حضرت موسی (ع) معجزات خویش را به فرعون و پیروان او عرضه کرد، آنها به جای ایمان آوردن به معجزات و نشانه‌های الهی، مانند: تبدیل شدن عصا به اژدها به آنها کفر ورزیدند و با این کار اسباب نابودی خود را فراهم ساختند. (طبری، ۹ / ۹) از این رو ظلم بر اساس سیاق آیه، کفر و انکار معنا شده است. (طباطبایی،

۲۲۰/۸؛ بیضاوی، ۴۳/۳؛ طوسی، ۴/۴۸۶) به عبارت دیگر، انکار کردن آیات الهی با وجود آگاه بودن نسبت به حقانیت آن، عین ظلم است. در نظام و شبکه معنایی مفاهیم اخلاقی قرآن کریم، ظلم، به سه نوع عمده تقسیم می‌شود:

۱. ظلم بین انسان و خدا ۲. ظلم به دیگران ۳. ظلم به خود

این آیه نیز، به طور غیرمستقیم، به این سه نوع ظلم اشاره دارد؛ زیرا فرعون، مصداق کامل انسانی ظالم، با ایمان نیاوردن به خداوند یکتا، در درجه اول به خویشتن ستم کرد و سپس با نادیده گرفتن حق خداوند و اطاعت بندگی او، باعث گمراهی پیروانش شد که این ظلم به آنان بود.

نتیجه گیری

در روند این تحقیق روشن گردید که هرچند لغویون معنای اصلی اخلاق را اخلاق پسندیده و ممدوح دانسته اند؛ اما این واژه در کاربرد قرآنی گستره معنایی وسیعتری داشته و هر دو نوع اخلاق ممدوح و مذموم را در بر می‌گیرد؛ ولی می‌توان کاربردی ترین معنای آن را گسترش اخلاق ممدوح در محیط اجتماعی و فرهنگی جامعه دانست. هم چنان که بدست آمد مفاهیم ارزشمند اخلاقی در قرآن کریم برخلاف مفاهیم عمده اخلاقی زمان جاهلیت که غالباً بر یک سری قوانین قبیله‌ای استوار بود، برپایه مفاهیم دینی استوار و کاملاً منسجم و نظام‌مند است.

همچنین حوزه مفاهیم اخلاقی در قرآن کریم گرداگرد مفهوم خداوند است و اخلاقیات انسان نیز بازتاب ضعیف و تقلیدی ناقص از طبیعت ذات باری تعالی است و در حقیقت اخلاق قرآنی تعالی بخشیدن به این بازتاب الهی است و از آنجا که حوزه مفاهیم اخلاق مذموم، سرپوش گذاردن بر این بازتاب الهی است. لذا، روی گردانی از مقوله ارزشمند خدا مرکزی عمداً یا سهواً، سبب ایجاد پوششی همه جانبه برای رشد و تعالی انسان می‌شود و از همه مهمتر انگیزه مداوم و همیشگی فرد را در انجام اعمال شایسته و نیکو محو و نابود می‌سازد. لذا از پیامدهای جبران ناپذیر حذف مقوله خدا محوری، دور شدن از حق و حقیقت و سقوط در وادی گمراهی است. از این رو برای دستیابی به رشد و تعالی واقعی، بررسی معناشناسی واژه اخلاق در قرآن کریم امری کاملاً ضروری است. با بررسی واژه‌های مذکور بدست می‌آید که این واژه‌ها از واژه-

های اصیل و توصیفی با محتوای واقعی هستند و در طبقه بندی نظام ارزشی قرآن جایگاه خاصی دارند. و به این ترتیب نظام قرآنی ساختار منسجمی را ترسیم می‌کنند.

از این رو حوزه معنایی مصادیق این واژه، کاملاً منسجم بوده، به گونه ای که برای دستیابی به فهم بهتر و دقیق تر مفاهیم قرآن ناگزیر لازم است که به ارتباط منسجم و هماهنگ مصادیق این واژه توجه کافی شود تا بتوان هرچه بیشتر از این مفاهیم در جهت عبرت آموزی و هدایت انسان ها و گسترش اخلاق بهره گرفت، و آیات قرآن کریم این نظر را تأیید می کنند.

کتابشناسی

۱. قرآن کریم، ترجمه: فولادوند، مهدی، تهران، دفتر مطالعات و تاریخ معارف اسلام.
۲. آلوسی بغدادی، محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵.
۳. آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی، غرر الکلم و درر الکلم، ترجمه جمال خوانساری، تحقیق و تنظیم سیدجلال الدین محدث ارموی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱.
۴. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، کتاب الایمان، تصحیح: حسن یوسف الغزال، بیروت: دار احیاء العلوم، چاپ چهارم، ۱۳۹۳.ق.
۵. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴.ق.
۶. ابن مسکویه، علی بن احمد، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، انتشارات بیدار، ۱۴۱۳.ق، ص ۲۷.
۷. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸.ق، ج ۱، ص ۸۷.
۸. اصفهانی، امین، مخزن العرفان در علوم قرآن، تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱، ج ۱۰، ص ۸۹.
۹. ایزوتسو، توشیهیکو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی خاص، ۱۳۶۰.
۱۰. _____، مفاهیم اخلاقی دینی در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره ای، تهران: نشر فرزاد، ۱۳۷۸.
۱۱. بارت، رولان، عناصر نشانه شناسی، ترجمه مجید محمدی، تهران: انتشارات بین المللی هدی، ۱۳۷۰.
۱۲. بروسی، اسماعیل حقی بن مصطفی الاسلامبولی، روح البیان، دار الکتب العلمیه، بی تا.
۱۳. بیضاوی، محمد بن علی، انوار التنزیل، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۱۴. جرجانی، علی بن احمد التعاریف، بیروت: دار السرو، بی تا.
۱۵. جوهری، اسماعیل، الصحاح، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دار العلم، ۱۳۷۶.ق.
۱۶. خمینی، روح الله، شرح دعای سحر، احمد فهری، بی جا: انتشارات فیض کاشانی، ج ۲، ۱۳۸۰.
۱۷. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.ش.
۱۸. راغب اصفهانی، محمد بن حسین، المفردات فی الفاظ القرآن الکریم، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دارالعلم، دمشق، ۱۴۱۶.ق.
۱۹. زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، دارالمکتبه الحیاه، بی تا.
۲۰. زرکشی، بدرالدین، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، دار المعرفه، بی تا.
۲۱. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۳۹۷.ق.
۲۲. سروش، عبدالکریم، اخلاق خدایان، تهران: طرح نو، ۱۳۸۱.
۲۳. سید رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، به ترجمه محمد دشتی، قم، ۱۳۷۹.ش
۲۴. صفوی، کوروش، درآمدی بر معنا شناسی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
۲۵. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.ش.

۲۶. طبرسی، ابو علی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق و تصحیح: سید هاشم رسولی محلاتی، بیروت: دار احیاء التراث العربیه، ۱۳۷۹ ق.
۲۷. طبری، ابو جعفر محمد بن جعفر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار الفکر، ۱۹۹۵ م.
۲۸. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، چاپ سوم، تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
۲۹. طوسی، نصیر الدین، اخلاق ناصری، با تصحیح مجتبی مینوی انتشارات علمی، ۱۴۱۳ ه. ق.
۳۰. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹.
۳۱. طبیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام، چاپ: دوم، ۱۳۷۸.
۳۲. عبده، محمد، المنار، تألیف سید محمد رشید رضا، چاپ دوم، بیروت: دار المعرفه، ۱۳۴۲ ق.
۳۳. غزالی، ابو حامد محمد بن محمد، احیاء علوم الدین، صحیح باشراف عبدالعزیز عزالدین سیروان، بیروت: دار القلم، بی تا.
۳۴. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم: انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ ق.
۳۵. فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر صافی، تهران: انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ ق.
۳۶. قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، ۱۳۸۵.
۳۷. قرشی، سید علی اکبر، قاموس القرآن، دار الکتب الاسلامیه، ج ۸، ۱۳۶۱.
۳۸. همو، تفسیر احسن الحدیث، تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۷۰ ش.
۳۹. قیصری، داوود بن احمد، شرح قیصری بر فصوص الحکم بن عربی، خواجه سید محمد، تهران: انتشارات مولی، ج اول، ۱۳۸۲.
۴۰. مصباح یزدی، محمد تقی، اخلاق در قرآن، قم: موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۷، ج ۱، ۱۴۷.
۴۱. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
۴۲. مطهری، مرتضی، فلسفه اخلاق، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۶.
۴۳. معین، محمد، فرهنگ معین، چاپخانه سپهر، تهران، ۱۳۵۷ ش، ج ۱.
۴۴. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، مؤسسه تفسیر قرآن کریم، ۱۳۷۷.
۴۵. مبینی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عده الابرار، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۱.
۴۶. نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، تهران: انتشارات اسلامی، سال چاپ: ۱۳۹۸ ق.
۴۷. نراقی، ملامهدی، جامع السعادات، ترجمه کریم فیضی، قم: انتشارات قائم آل محمد، ۱۳۸۵.

Archive of SID

مجله پژوهش‌نامه قرآن و حدیث
// ۵ //